

اقتفا از قطعه استاد است و اینك قطعه استاد

حکیم خاقانی

تا جهان بود از جهان اهل وفائی بر نخواست
 نیک عهدی بر نیامد آشنائی بر نخواست
 گوئی اندر کشور ما بر نمی خیزد وفا
 یا خود اندر هفت کشور هیچ جائی بر نخواست
 و ن بخون میشوی کز راحت انشانی مانده نیست
 خود بخود میساز کز همدم وفائی بر نخواست
 از مزاج اهل عالم مردمی کز جوی از آنک
 هرگز از کاشانه کز کس همائی بر نخواست
 باورم کن کز نخستین تخم آدم تا کنون
 از زمین مردمی مردم گیائی بر نخواست
 کوس وحدت زن در این پیروزه گنبدگان درو
 از نوای کوس وحدت به نوائی بر نخواست
 در نوود از آه سرد این تخته نرد سبز را
 کاندرو تا اوست خصل ای دغائی بر نخواست
 بیل در چشم امل کش تا نیند در جهان
 از جهان تاریکتر زندان سرائی بر نخواست
 از امل بیچاره را دل هیچ نگشاید از آنک
 هرگز از گوگرد تنها کیمیائی بر نخواست
 از کس و ناکس بر خاقانی آسا کز جهان
 هیچ صاحب درد را صاحب دوائی بر نخواست

تصحیح لباب الالباب

(۵۷)

قزوینی در صفحه (۳۵۰) سطر ۱۶ مینگارد: ص (۲۳۸) س (۲۴) مقصود از
 مصراع ثانی معلوم نشد، ب آ ندارد هر عبارت یا شعری که قدری غموض
 داشته فوراً می انداخته و جان خود را خلاص میکرد است.

••

مقصود وی مصراع آخر این رباعی از قاضی شمس الدین است
 رباعی

بگرفت دو زلف خویش چون می آراست گفتا که بگو که چپ نکوتر یا راست

گفتم که چه فرقت میان ایشان گفتا فرقی چنین که می بینی راست
 کلمه فرق در مصراع سوم بمعنی تفاوت و جدائیت. یعنی گفتم با معشوق
 که میان دوزلف چپ و راست تو چه فرقت. و کلمه فرق در مصراع چهارم
 بمعنی خطی است که مستقیم از میان دو ابرو تا پشت سر فاصله میان دوزلف
 واقع میشود و عادت قدیم در میان کیسو فرقی گشودن بوده و هنوز هم در زنان
 روستا و ایل برقرار است.

یعنی معشوق جواب داد که تفاوت و جدائی مابین دو زلف من این فرق است که
 در وسط کیسو راست گشوده شده و می بینی. این بیت مشتمل است بر یک
 صفت بدیهی معنوی که (قول بموجب) نامیده اند و آن عبارتست از حمل
 کردن لفظی که در کلام دیگری واقع است برخلاف مقصود وی مانند این بیت عربی
 (قلت ثقلت اذا یتت مرارا قال ثقلت کاهلی بالایادی)

[۵۸]

قزوینی در صفحه ۳۵۱ سطر ۱۲ گوید :

س ۱۴ بسعیر لالائی ، لالا گیاهی است کم قیمت که در طب بکار برند
 و فی الاصل (چو شعر لالائی) و آن بهتر است یعنی مانند شعری که زنان
 برای سرگرمی و خوابانیدن اطفال میخوانند و معلوم است که آن چگونه
 شعری است

* * *

مقصود معنی این بیت است

چه سود نظم چو لولوی من که می نخزند هزار شعر چو لؤلؤ بسعیر لالائی
 بحکم ذوق سایر و بقرینه (می نخزند) (بسعیر لالائی) صحیح است
 نه (چو شعر لالائی) زیرا سعیر بسین مهمله بمعنی نرخ است. ولی (لالائی)
 همان بمعنی سرود خواب اطفالست و همیشه در عرف هم بدون کلمه شعر

تلفظ میشود چنانچه میگویند لالائی گفت یا لالائی بگو .
و اگر لالائی را بمعنی گناه بگیریم علاوه بر آنکه سوق کلام اجازت
نمیدهد قافیت هم نکره و غلط میگردد و اساتید قدیم هرگز یاه نکره و
معرفه را باهم قافیت نکرده اند

(۵۹)

قزوینی در همین صفحه سطر بیستم گوید: س ۱۷ - ۱۸ یلی ازین دو قافیه
و ظاهر آقافیه اول باید غلط باشد چه تکرار قافیه باین نزدیکی جایز نیست .

* *

مقصود این رباعی است

ان ترك چو یافت منصب جاندارى يك لحظه نمى شكيبد از دلدارى
گفتم دل من نكه نميدارى گفت جانداران را چكار با دلدارى
دلدار بمعنی معشوق است مانند دلبر و مرکب است از دو کلمه دل و
دار که حرف و صفت است و در اواخر بعضی اسماء معنی صفت میدهد ولی
در اینجا از وصفیت افتاده و دو کلمه بمنزله يك کلمه است پس معنی بیت اول این
است که ان ترك پس از یافتن منصب جاندارى از معشوقى و عاشق انگیزی
يك لحظه شكيبائى ندارد .

اما کلمه دلدارى در بیت دوم مرکب است از دو کلمه دل و دار بمعنی
پاس داشتن که در حقیقت اسم است نه حرف و معنی بیت ثانی اینست : گفتم
دل مرا نگاهدارى میکنی یا نه گفت من جاندار هستم و پاس داشتن دل کارى ندارم
پس دلدارى در بیت اول و دوم دو کلمه است و دو معنی مختلف دارد و
بسبب اختلاف معنی قافیت صحیح و صنعت تجنیس هم در کار است و تکرار
قافیه نشده . ممکن هم هست که یاه دلدارى یاه خطاب باشد معنی جانداران را بدل چکاردارى
استاد ادب و قافیت شمس قیس در کتاب المعجم صفحه ۱۹۰ در بیان

حرف صفت که همین کلمه (داد) باشد در جواز و عدم جواز قافیت میگوید
 آبدار و پایدار بهم شاید چون معنی مختلف باشد چنانکه انوری گفته است
 چون سلك معانی نظام دادم زان تا سخنر آبدار باشد
 ملکی چو جهان پایدار یابی خود ملك چنین پایدار باشد
 کی ابدار بمعنی طراوت و رونق است و پایدار بمعنی ثابت و دایم —
 در چند سطر بعد گوید راه دار در و جاندار بهم شاید و رکابدار و سلاحدار
 بهم نشاید .

(۶۰)

قزوینی در صفحه ۳۲۵ سطر اول گوید ص ۲۴۹ س ، آن فلك زهد ، متکلم
 درین موقع خود شیخ زکی است و تعبیر از خود باین لفظ غریبست .

متکلم در اینجا شیخ زکی نیست بلکه خود عوفیست و سخن شیخ زکی در سطر سوم
 از صفحه مزبور تا عبارت (و شعر پارسی) تمام میشود و از آن بعد دیگر متکلم
 خود عوفیست بدلیل همین عبارت (آن فلك زهد)

(۶۱)

قزوینی در صفحه ۳۵۲ سطر ۱۷ گوید : ص ۲۵۶ س ۱۶ جمع حور بر حوران
 ركبك است چه حور خود جمع است .

* * *

مقصود این بیت است از قصیده زین الدین سنجری
 خازن جنت زرشك خط خلداسای تو چهره حوران عین اندر حجاب آراسته
 حور در عربی جمع حوراء میباشد ولی در لغت فارسی معنی مفرد دارد
 چه اساتید باستان این لفظ را با تغییر معنی جمع بمفرد در زبان فارسی وارد
 کرده و همه جا معامله مفرد با آن کرده اند و تغییر در معنی هم منحصر باین کلمه
 نیست بلکه اغلب کلمات عربی را با تغییر معنی گرفته اند .

دلیل برین مطلب اشعار تمام اساتید است که همه جا اینکلمه را در مفرد استعمال کرده و در ذارسی هم بالف و نون جمع بسته اند

ارزقی گوید

حوروماهی تونکارینا و جز تو کسی ندید
حور جوزا بر میان و ماه و پروین در دهن
معزی گوید

بتی که حور بهشتی بدوشود مفتون عقیق او بر حیق بهشت شد معجون

نظامی فرماید در مرثیت

ای شده همسر حوران بهشت انجان صورت و آنکه بر خشت

سعدی فرماید

حور فردا اگران روی بهشتی بیند
کرش انصاف بود معترف آید بقصور

نیز گوید

در باغ رو ایسرو خرامان که خلیق گویند مگر باغ بهشت است و تو حوری
همه جا در اشعار ضمیر مفرد بان راجع شده و اگر معنی جمع داشته باشد معنی
کلام بر هم میخورد. آری در شعر و نثر عرب همه جا حور بمعنی جمع استعمال شده است
و بعلاوه جمع بر جمع در فارسی هم مثل عرب رفاکت ندارد و فراوان در
کلمات اساتید یافت میشود

(۱۲)

قزوینی در ص ۳۰۲ سطر ۱۸ گوید: ص ۲۵۷ س ۷-۱۰ این دو بیت معنی مناسبی ندارد

مقصود این دو بیت است از یک قصیده زین الدین

زآنکه محتاج سؤالم کرد از روی نهران شکر جان پرور حاضر جواب آراسته
در فراق صبحدم هر شب زیارب گفتنم چون سهر راه ازدعای مستجاب آراسته

معنی بیت اول مربوط باین بیت سابق بر آنست

رشته مرجان بجزع اندر مرا باشد مدام تا ز در پاک داری لعل ناب آراسته

رشته مرجان کنایت از دانه های سرشک خونین و جزم کنایت از چشمراست و در بیت بعد میگوید: سبب این خون گریستن این است که دهان تو که شکر جان پرور است و جواب حاضر برای هر سؤال آراسته است مرا برای آنکه عقاب و عذاب کند محتاج بسؤال از وصال لب شادین تو و دوچار سرشک خونین کرده است .

معنی بیت دوم اینست که در فراق تو بسبب یارب گفتن من صبحدم شبهای هجر را آراسته است مانند سحر گاه که بدعای مستجاب آراسته است و اگر یارب گفتن من نبود شب هجر تو صبحدم در پی نداشت چون هنگام سحر در خبر است که دعا مستجاب خواهد شد پس درین بیت صبحدم را بدعای مستجاب و شب را بسحر گاه تشبیه کرده و در حقیقت تشبیه مرکب است بمرکب با امکان تشبیه اجزاء بیکدیگر .

پس معلوم شد که این دو بیت هر معنی مناسب دارند هر چند از تعقید خالی نیستند .

اثار ملك الشعراء بهار

فکاهیات

ضرب المثل لری

نه خانه اویده نه خانه رده (۱)

بد اندر حدود و چغاخور» لری	لری غولدنگی چغاله خوری
بدش بختیاری وش « آلفته » نام	وز الفتکی بخت یارش مدام
ز نادانی و خست و عشق ییل	مثل بود در بین ایل جلیل
زنی داشت کد بانو و خوشمزه	ز جمله جهان عاشق خربزه

(۱) یعنی نه خان آمده نه خان رفته